

تفسیر

☑ تفسیر سوره اسراء

تفسیر سورة اسراء

قسمت اول _____ آية الله محمد هادی معرفت

سورة اسراء هفدهمین سورة قرآن و پنجاهمین سورة مکی می باشد. طبق شمارش قاریان کوفه، دارای ۱۱۱ آیه است که «یخرون للاذقان سجداً»^۱ را یک آیه دانسته اند، ولی دیگران آن را آیه ندانسته تعداد آیات این سوره را ۱۱۰ آیه می دانند و تمامی آیات آن مکی است.^۲ برخی هفده آیه آن را مدنی دانسته اند^۳، ولی مبالغه شده است و بیشتر آن، فاقد دلیل می باشد.

بیشتر مفسران درباره آیه «و آت ذا القربی حقه و المسکین و ابن السبیل و لا تبذر تبذیراً»^۴ گفته اند که در مدینه و در فتح خیبر نازل گردیده که بر اثر آن، حضرت رسول ﷺ فدک را به حضرت فاطمه بخشید، ولی لحن آیه عام است و شامل غیر پیغمبر ﷺ نیز می شود و این یک دستور است که به بستگان رسیدگی شود. لذا محتمل

۱. اسراء / ۱۰۷

۲. محمد هادی معرفت، التمهید فی علوم القرآن، ج ۱، ص ۸۷-۱۹۴.

۳. آیات ۲۶، ۳۲، ۳۳، ۵۷، ۶۰، ۷۳، ۸۱، ۸۵، ۸۸، ۱۰۷.

۴. اسراء / ۲۶

است که در فتح خیبر، جبرئیل علیه السلام آیه را تذکراً بر پیغمبر خوانده باشد. آری، در حدیث «منهال بن عمرو شامی» از امام زین العابدین علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: آیه «ما أفاء الله على رسوله من اهل القرى لله وللرسول ولذی القری»^۱ که یک سوره مدنی است، در فتح خیبر نازل شده است. و نیز آیه‌هایی از قبیل «و لا تقربوا الزنا»^۲ و «و لا تقتلوا النفس التي حرّم الله»^۳ را مدنی گرفته‌اند، به گمان آن که در مکه هنوز احکام نازل نگردیده بود... ولی بسیاری از اصول احکام در مکه نازل شده است و نمی‌توان نزول احکام را به‌طور مطلق مخصوص مدینه دانست. به همین مناسبت، آیه «اقم الصلاة لدلوك الشمس الى غسق الیل»^۴ را نیز مدنی دانسته‌اند، در صورتی که نماز در مکه فرض شده بود.^۵

این سوره با تسبیح آغاز شده و با تسبیح پایان یافته است و در میان، ارزشمندترین مطالب را در بر دارد. این سوره از باشکوه‌ترین سوره‌های قرآنی است که با محتوایی بلند و بیانی رسا، در حدود هشتاد مسأله از مسائل زیربنایی اسلام را مطرح کرده است. چهل مسأله آن به اصل دعوت و پایه‌های عقیدت اسلامی مربوط می‌باشد. بیست مسأله در رابطه با سنن الهی در آفرینش انسان و بیست مسأله در فروع احکام است. لذا این سوره یکی از پرمحتواترین سوره‌های قرآنی به شمار می‌رود که با بیانی رسا و قاطع، اساسی‌ترین مطالب را عرضه کرده است.

مسائل مربوط به اصول عقاید

۱. قرآن، هدایتگر به نظام اصلاح است: «ان هذا القرآن یهدی للتی هی اقوم - ۹».
۲. شبانه روز، دو آیه از آیات کونی: «و جعلنا الیل و النهار آیتین - ۱۲».

۲. اسراء / ۳۲

۱. حشر / ۷

۴. اسراء / ۷۸

۳. اسراء / ۳۳

۵. در کتاب التمهید فی علوم القرآن تفصیلاً متعرض این آیات شده و پاسخ مناسب هر یک داده شده است.

۳. هر کس مسؤول اعمال خویشتن است: «و كل انسان أنزمناه طائره فی عنقه - ۱۳».
۴. هر کس به سود خویشتن می‌کوشد: «من اهتدی فانما یهتدی لنفسه - ۱۴».
۵. هر کس بار خویشتن به دوش می‌کشد: «و لاتزر وازرة و زر اخری - ۱۵».
۶. عقاب بلا بیان نشاید: «و ما کننا معذبین حتی نبعث رسولاً - ۱۵».
۷. هر کس چه در راه دنیا و چه در راه آخرت بکوشد، به همان خواهد رسید: «من کان یرید العاجله ... - ۱۸؛ «و من اراد الآخرة ... - ۱۹».
۸. فیض الهی عام است و شامل همه بندگان، بلکه همه خلائق می‌گردد: «و ما کان عطاء ربك محظوراً - ۲۰».
۹. شرک به خدا مایه نومیدی است: «لاتجعل مع الله إلهاً آخر فتعبد مذموماً مخذولاً - ۲۲».
۱۰. عبادت جز خدا را نشاید: «و قضی ربك الأتعبدوا إلا إياه - ۲۳».
۱۱. خدا آنچه را بیندیشید، می‌داند: «ربکم اعلم بما فی نفوسکم - ۲۵».
۱۲. فراخ یا تنگنایی در زندگی، از روی مصالحی است که خداوند فراهم ساخته: «ان ربك یسط الرزق لمن یشاء و یقدر - ۳۰».
۱۳. بر عهد خویشتن در میثاق فطرت استوار باشید: «و اوفوا بالعهد ان العهد کان مسؤولاً - ۳۴».
۱۴. برگمان بسنده نکن: «و لاتقف ما لیس لك به علم - ۳۶».
۱۵. همه فرامین شرعی بر پایه‌های حکمت استوار است: «ذلك مما اوحی الیک ربك من الحکمة - ۳۹».
۱۶. قرآن همه راههای دعوت را پیموده است: «و لقد صرفنا فی هذا القرآن لیدکروا - ۴۱».
۱۷. هر آینه اگر خدایی دیگر بود، باید ابراز وجود کنند: «قل لو کان مع آلهة کما یقولون اذاً لاتبغوا الی ذی العرش سیلاً - ۴۲».

۱۸. تسبیح موجودات: «و ان من شیء الا یسبح بحمده - ۴۴».
۱۹. معاندان پیوسته در حجاب ظلمت به سر می‌برند: «و اذا قرأت القرآن جعلنا بینک و بین الذین لایؤمنون بالآخرة حجاباً مستوراً - ۴۵».
۲۰. قیام قیامت همانند روز نخست برپا می‌شود: «فسیقولون من یعدنا قل الذی فطرکم اول مرّة - ۵۱».
۲۱. برخاستن رستاخیز برای همه است: «یوم یدعوکم فتستجیبون بحمده - ۵۲».
۲۲. شیطان نیروی معارض انسان است: «ان الشیطان کان للانسان عدواً مبیناً - ۵۳».
۲۳. بُتان، موجودات عاطل و باطلی هستند: «قل ادعوا الذین زعمتم من دونه فلا یملکون کشف الضر عنکم و لا تحویلاً - ۵۶».
۲۴. همه پیش آمدهای جهان در علم ازلی الهی (لوح محفوظ) مضبوط است: «کان ذلک فی الکتاب مسطوراً - ۵۸».
۲۵. معجزات انبیا در زمینه‌های مناسب آورده می‌شود و جنبه دفاعی دارد: «و ما نرسل بالآیات الا تخویفاً - ۵۹».
۲۶. خداوند بر همه چیز احاطه دارد: «و اذ قلنا لک ان ریک احاط بالناس - ۶۰».
۲۷. نیروهای فعال جهان - جز ابلیس - در خدمت انسان است: «و اذ قلنا للملائکة اسجدوا لآدم فسجدوا الا ابلیس - ۶۱».
۲۸. یکی از نعمتهای بزرگ الهی، امکاناتی است که در کشتی‌رانی به انسان ارزانی داشته است: «ربکم الذی یزجی لکم الفلک فی البحر - ۶۶».
۲۹. انسان هیچ‌گاه از غضب و عقوبت الهی ایمن نیست: «أفأنتم ان یخسف بکم جانب البیر او یرسل علیکم حاصباً - ۶۸».
۳۰. انسان، یگانه موجودی است که مورد تکریم الهی قرار گرفته است: «و لقد کرّمنا بنی آدم - ۷۰».
۳۱. هر کس به پیشوای خود مانند و با او محشور شود: «یوم ندعوا کل أناس

۲۱. یا امامهم - ۱۷۱.
۲۲. هر کس در این جا به کمال نرسد، در آخرت بی بهره است: «و من کان فی هذه اعمى فهو فی الآخرة اعمى و اضل سبیلاً - ۱۷۲».
۲۳. دشمن، پیوسته در دسیسه و توطئه است، باید آگاه بود: «و ان کادوا لیفتنونک عن الذی اوحینا الیک - ۱۷۳».
۲۴. انسان تربیت نشده، شکرگزار نعمت نخواهد بود: «و اذا انعمنا علی الانسان اعرض و تأ بجانبه - ۱۸۳».
۲۵. هر کس بر وفق ساخته درون خود حرکت می کند: «قل کل یعمل علی شاکلته - ۱۸۴».
۲۶. بشر اندکی به اسرار طبیعت پی برده: «و ما اوتیم من العلم الا قلیلاً - ۱۸۵».
۲۷. قرآن معجزه ابدی اسلام است: «قل لئن اجتمعت الانس و الجن علی أن یأتوا بمثل هذا القرآن لایأتون بمثله - ۱۸۸».
۲۸. قرآن بر پایه حق و حقیقت استوار است: «و بالحق انزلناه و بالحق نزل - ۱۰۵».
۲۹. خداوند را با هر نام نیک بخوانی، سزاوار است: «أیاً ما تدعوا فله الأسماء الحسنی - ۱۱۰».
۴۰. خداوند از هرگونه خصایص بشری مبرا است: «الحمد لله الذی لم یتخذ ولداً و لم یکن له شریک فی الملک و لم یکن له ولی من الذل و کبیره تکبیراً - ۱۱۱».

سفن جاری در آفرینش انسان

۱. انسان هر چه کند، به خود او بازگشت می کند: «ان أحسنتم لأحسنتم لانفسکم و ان أسأتتم فلها - ۱۷».
۲. دگرگونی در زندگی به دست خود انسان انجام می گیرد: «و ان عدتم عدنا - ۸»؛

«إِنَّ اللَّهَ لَا يَغَيِّرُ مَا بَقِيَتْ حَتَّىٰ يَغْيُرُوا مَا بَأَنفُسِهِمْ»^۱؛ «ذَلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ لَمْ يَكْ مَغْيِرًا نِعْمَةً أَنْعَمَهَا عَلَىٰ قَوْمٍ حَتَّىٰ يَغْيُرُوا مَا بَأَنفُسِهِمْ»^۲.

۳. انسان برای رسیدن به هدف، عجله می‌کند، لذا به زیان او تمام می‌شود: «و يدع الانسان بالشّر دعاءه بالخير وكان الانسان عجولاً - ۱۱».

۴. کردار انسان، دامنگیر اوست: «و كل انسان الزمناه طائره في عنقه - ۱۳».

۵. هر کس راه هدایت پوید، به سود خود کرده: «من اهتدى فانما يهتدى لنفسه - ۱۵».

۶. هر کس راه ضلالت جوید، به زیان خود رفته: «و من ضل فانما يضل عليها - ۱۵».

۷. هر کس بار سنگین خود را به دوش می‌کشد: «و لاتزر وازرة وزر اخرى - ۱۵».

۸. عقاب بلا بیان نشاید: «و ما كنا معذبين حتى نبعث رسولا - ۱۵».

۹. زیاده‌روی در زندگی مایه تباهی است: «و اذا اردنا ان نهلك قرية امرنا مترفيا - ۱۶».

۱۰. سعی و کوشش، انسان را به کمال نهایی و حیات جاوید می‌رساند: «و من اراد الاخرة و سعى لها سعيها - ۱۹».

۱۱. انسان تربیت نشده، صرفاً هنگام ضرورت رو به خدا می‌آورد: «و اذا مسكم الضر في البحر - ۶۷».

۱۲. هر کس با پیشوایی که انتخاب کرده است، محشور می‌شود: «يوم ندعوا كل اناس بامامهم - ۷۱».

۱۳. بینوایی در این جهان، مایه بینوایی در جهان دیگر است: «و من كان في هذه اعمى فهو في الاخرة اعمى - ۷۲».

۱۴. اگر عنایت الهی نباشد، انسان لغزش پیدا می‌کند، آن‌گاه دچار سوء عاقبت می‌گردد: «و لولا ان ثبتناك - ۷۴».

۱۵. تهجد شبانه مایه رفعت در جهان آخرت است: «و من أیل فتهجد - ۱۷۹».
۱۶. باطل، همیشه در مقابله با حق شکست خورده است: «ان الباطل کان زهوقاً - ۸۱».
۱۷. انسان تربیت نشده، شکرگزار نعمت الهی نیست: «و اذا انعمنا علی الانسان اعرض - ۸۳».
۱۸. هر کس بر وفق ساختار درونی خود حرکت می کند: «قل کل یعمل علی شاکلته - ۸۴».
۱۹. انسان تربیت نشده، همه چیز را برای خود می خواهد: «قل لو انتم تملکون خزائن رحمة ربی اذا لأمسکتکم - ۱۰۰».
۲۰. دانش، انسان را خاضع و متواضع می سازد: «ان الذین اوتوا العلم - ۱۰۷».

آیات مربوط به فروع احکام

۱. «و قضی ربک ألا تعبدوا الا ایاه - ۲۳».
۲. «و بالوالدین احساناً - ۲۳».
۳. «و آت ذا القربى حقه - ۲۶».
۴. «و لا تبذر تبذیراً - ۲۶».
۵. «و لا تجعل یدک مغلولة الی عنقک - ۲۹».
۶. «و لا تقتلوا اولادکم خشية إملاق - ۳۱».
۷. «و لا تقربوا الزنا انه کان فاحشة - ۳۲».
۸. «و لا تقتلوا النفس الی حرّم الله - ۳۳».
۹. «و لا تقربوا مال الیتیم الا بالتی هی احسن - ۳۴».
۱۰. «و اوفوا بالعهد ان العهد کان مسؤولاً - ۳۴».

۱۱. «و اوفوا الکیل اذا کلتم وزنوا بالقسطاس المستقیم - ۱۳۵».

۱۲. «و لاتقف ما لیس لك به علم - ۱۳۶».

۱۳. «و لاتمش فی الأرض مرحاً - ۱۳۷».

۱۴. «و لاتجعل مع الله إلهاً آخر - ۱۳۹».

۱۵. «و قل لمبادی یقولوا التی هی أحسن - ۵۳».

۱۶. «واقم الصلاة لدلوك الشمس الی غسق الیل و قرآن الفجر - ۱۷۸».

۱۷. «و من الیل فتهجد به نافله لك - ۱۷۹».

۱۸. «و إذا لأمسکتكم خشية الاتفاق - ۱۰۰».

۱۹. «و یخرون للاذقان بیكون - ۱۰۹».

۲۰. «و لاتجهر بصلاتك و لاتخافت بها و ابتغ بین ذلك سبیلاً - ۱۱۰».

به‌طور خلاصه می‌توان گفت که این سوره با تنزیه آغاز گردیده، با تنزیه خاتمه یافته و در میان، موضوعات گوناگونی را در بر گرفته است که در آن بیشتر، از باورهای زیربنایی اسلام سخن رفته و نیز برخی از پایه‌های سلوک فردی و اجتماعی که بر اساس عقیده استوارند را بیان نموده است. علاوه بر آن، دوبار از بنی اسرائیل و سوء تصرف آنها، و از سرگذشت سجود ملائک و امتناع ابلیس سخن به میان آمده است.

البته عنصر اصلی بحث در این سوره، شخصیت پیامبر اکرم ﷺ و نحوه برخورد قومش با او می‌باشد که به این مناسبت درباره مسائلی مربوط به قرآن و رسالت آن و اساساً رسالت انبیا (عموماً) و رسالت پیامبر اسلام ﷺ (خصوصاً) و ویژگیها و آثار و تبعات آن به گفتگو پرداخته است.

اگر خواسته باشیم این سوره را از لحاظ مطالب مربوطه تقسیم بندی کنیم، به بیست بخش عمده به هم پیوسته تقسیم می‌گردد:

بخش اول: درباره معراج از مسجد الحرام تا بیت المقدس (۱).

بخش دوم: به مناسبت، از بیت المقدس و از سوء تصرفات بنی اسرائیل سخن رفته

بخش سوم: از قرآن کریم سخن به میان آمده است تا موضع آن را نسبت به کتب سالفین روشن کند و نیز وضعیت مردم را نسبت به آن توضیح دهد (۹-۱۲).

بخش چهارم: از موضع انسان و مسؤولیت او نسبت به کردار خویش سخن به میان آمده است (۱۳-۲۱).

بخش پنجم: مسأله نفی شریک مطرح شده و از احسان به والدین نیز سخن به میان آمده است و نیز برخی از احکام و تکالیف اسلامی، مخصوصاً جلوگیری از شیوه‌های جاهلی در آن بحث شده است (۲۲-۴۳).

بخش ششم: از تسبیح موجودات سخن رفته و از عدم حضور مشرکان برای استماع قرآن نکوهش شده است (۴۴-۵۲).

بخش هفتم: از دستورات اخلاقی و دوری از پلیدیهای شیطان سخن رفته است (۵۳-۵۷).

بخش هشتم: درباره عقوبتها و این که پس از ابلاغ صورت می‌گیرد، سخن گفته است (۵۸-۶۰).

بخش نهم: از داستان آدم و سجود فرشتگان و امتناع ابلیس گفتگو شده است (۶۱-۶۵).

بخش دهم: سرپیچی انسان از شکرگزاری و توجه او در موقع ضرورت و اعراض او در موقع رفاه مطرح گشته است (۶۶-۶۹).

بخش یازدهم: در تکریم بنی آدم و آن که مورد عنایت پروردگار قرار دارد گفتگو نموده و این که هر کس در شخصیت، تابع پیشوای خویشان است (۷۰-۷۱).

بخش دوازدهم: درباره این است که هر چه کشتی، درو خواهی نمود و تباهی در این جهان، موجب تباهی در جهان دیگر است (۷۲-۷۷).

بخش سیزدهم: از نماز و تهجد و اثر آن در کمال انسانی در آخرت سخن رفته است (۷۸-۸۰).

بخش چهاردهم: حق و باطل در مقابل هم قرار نمی‌گیرند، بلکه پیوسته حق بر باطل

پیروز است (۸۱-۸۴).

بخش پانزدهم: از روح سخن رفته و این که از سنخ ملاًاعلاست (۸۵).

بخش شانزدهم: سخن از این است که قرآن، رحمتی است از جانب پروردگار و نیز معجزه‌ای باقی برای اثبات نبوت و مایه خلود اسلام. ضمناً از علت آن که چرا دیگر معجزات از قبیل معجزات انبیا ارائه نشده، سخن رفته است (۸۶-۹۳).

بخش هفدهم: در سرپیچی انسان از پذیرفتن وحی و بهانه‌های بیجا آوردن اوست (۹۴-۹۶).

بخش هجدهم: در هدایت و اضلال الهی (همان عنایت و لطف پروردگار) است؛ بر عکس جاحدان که عاقبت کار آنها خذلان و خسران است (۹۷-۱۰۰).

بخش نوزدهم: درباره معجزات ارائه شده از جانب موسی علیه السلام، سرپیچی فرعون و عاقبت شومی که دچار گردیده است (۱۰۱-۱۰۴).

بخش بیستم: درباره حق بودن قرآن و تأثیر آن در حقیقت جویان راستین است که به راه راست کشیده شده‌اند و بر حقیقت ایمان و اعتقاد صحیح استوارند (۱۰۵-۱۱۱).

تفسیر سوره بر حسب بخشهای یاد شده

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

سُبْحٰنَ الَّذِيْ اَسْرٰى بِعَبْدِهٖ لَيْلًا مِّنَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ اِلَى الْمَسْجِدِ

الْاَقْصَا الَّذِي بَرَزْنَا حَوْلَهُ لِنُرِيَهُ مِنْ اٰيَاتِنَا اِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ

الْبَصِيْرُ (۱)

«سُبْحان» کلمه تنزیه است که ساحت قدس حق تعالی را از هر ناپسندی مبترا می‌دارد. و

گاه در مقام تعجب و شگفتی از عظمت کار انجام شده به کار می‌رود که در این جا به همین منظور آمده است.

از لحاظ اعراب، مفعول مطلق و منصوب است. بدین معنی: «أَسْبَحَ اللهُ تَسْبِيحاً» ای انزهه تنزیهاً و اقدسسه تقدیساً؛ از این رو «سبحان» اسم مصدر است که به جای مصدر به کار رفته.

«أسری» از «سری باللیل» (شب رهروی کردن) می‌باشد؛ زیرا «إسراء» در شب انجام گرفته است. در این آیه، صرفاً از حرکت شبانه از مسجد الحرام به بیت‌المقدس گزارش شده و بقیه آن در روایات - با اختلاف تعبیر - آمده است و روایات بسیاری در این زمینه ذکر شده است که به آن اشاره می‌کنیم. در بیشتر روایات، مبدأ (إسراء) را از خانه «ام‌هانی» - خواهر امیرالمؤمنین - ذکر کرده‌اند؛ بنا بر این که تمامی شهر مکه مسجد الحرام باشد.

«المسجد الاقصى» یعنی: مسجد دور، که مقصود همان بیت‌المقدس است.

«الذی بارکنا حوله» ویژگی بیت‌المقدس است که پیرامون آن از برکت (مادی و معنوی) انباشته است؛ زیرا بیشتر انبیای بزرگ از عدن که زمین پربرکت و تقریباً خودکفایی است، برخاسته‌اند.

«لثریه من آیاتنا» یعنی تا آن که نشانه‌هایی از سیر ملکوتی را به او ارائه دهیم. همان گونه که ابراهیم خلیل را سیر ملکوت دادیم تا یقین او افزوده شود: «و کذلک نری ابراهیم ملکوت السماوات و الارض و لیکون من الموقنین»^۱.

«انه هو السميع البصیر» یعنی او شنوا و بیناست و این پدیده ملکوتی باکمال آگاهی و دانایی انجام گرفت و راه کجی و بیهودگی یا ناستواری در آن وجود نداشت.
ترجمه آیه:

به نام خداوند رحمتگر مهربان

منزه است آن [خدایی] که بنده‌اش را شبانگاهی از مسجدالحرام به سوی

مسجد الاقصی - که پیرامون آن را برکت داده‌ایم - سیر داد، تا از نشانه‌های خود به او بنمایانیم، که او همان شنوای بیناست.

چند نکته‌ای که در این آیه رعایت شده است، بدین قرار است:

۱. آیه با تمجید و تقدیس پروردگار شروع شده تا علاوه بر عظمت و بزرگداشت مطلب یاد شده، هر گونه احتمال مبالغه یا مسامحه را در این گزارش از اذهان بزداید. مسأله «معراج» یک واقعیت انکارناپذیر و در عین حال، با اهمیت است. معراج که خود آیتی از آیات پروردگار است، خود نیز آیاتی را در بر داشته که بر پیغمبر اکرم ﷺ عرضه گردیده است: «لنریه من آیاتنا».

۲. مسأله «عبودیت» بخصوص مطرح شده است تا فاصله میان آن با مقام ربوبیت روشن شود و آن که عروج به مقامات ملکوتی، لازمه شموخ در مقام عبودیت است و تا انسان یک عبد کامل نگردد، شایسته عروج به مقامات ملکوت نخواهد گردید. ضمناً نباید بلندای مقام عبودیت با عظمت مقام الوهیت اشتباه گردد، چنانکه مسیحیان درباره حضرت مسیح اشتباه کرده‌اند.

۳. نکته «التفات» در این آیه، جلب توجه می‌کند. آیه از لحن «غیبت» به «حکایت از نفس» و سپس به «اخبار از وصف» گراییده است؛ سه حالت متناوب:

۱. «سبحان الذی أسرى بعبدہ لیلاً...».

۲. «لنریه من آیاتنا...».

۳. «إنه هو السميع البصیر...».

نخست از مطلب والایی سخن گفته که از دسترس دور و در آفاق بلندی جریان داشته است. سپس به خود نسبت داده تا شرف حضور آن را روشن کند: این امر بر دست توانا و نیرومند ما، به جهت ارائه ملکوت اعلا انجام گرفته، تا عظمت و اهمیت مطلب را برساند. آن‌گاه نوبت آن رسید تا از آگاهی و احاطه علمی گرداننده این کار سخن گوید.

۴. به جای «بارکناه» یا «بارکنا فیه»، «بارکنا حوله» به کار رفته تا روشن شود که برکت و عنایت حضرت حق، این خانه را فرا گرفته و هاله‌ای بس ضخیم، پیرامون آن را در پوشش خود قرار داده است. لذا مکانی است انباشته از رحمت و برکت و عنایت پروردگار.

۵. با آن که کلمه «أسری» دلالت بر شب دارد، با «لیلاً» تأکید شده است تا یادآور شود که عمده مکاشفات برای اولیای الهی، در مناجات شبانه انجام می‌گیرد. از جمله، معراج پیغمبر گرامی که در شب به ملاقات حضرت حق شتافت.

حدیث معراج

اصل داستان معراج که پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله پس از فرود آمدن بر بیت المقدس، به آسمان عروج کرده و عالم ملکوت را از نزدیک مشاهده نموده است، جای تردید نیست. روایات در این زمینه از طرق فریقین، در حدّ تواتر معنوی، فراوان است. گرچه برخی از این روایات، مشتمل بر مطالبی است که قابل پذیرش نیست.

طبرسی در مجمع البیان گوید: روایات بسیاری درباره داستان معراج آمده است که پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله به آسمان عروج کرده‌اند. این روایات را بسیاری از صحابه پیغمبر نقل کرده‌اند، از قبیل ابن عباس، ابن مسعود، جابر بن عبدالله انصاری، حذیفه، ام هانی - دختر ابی طالب - و غیره. برخی زیاد و برخی کم گفته‌اند که در کل بر چهار گونه‌اند:

نخست: آنچه مایه یقین است؛ زیرا تواتر مضمونی دارد و موجب قطع به صحت آن می‌گردد.

دوم: مایه قطع و یقین نیست؛ صرفاً احتمال صحت آن می‌رود.

سوم: با پاره‌ای از اصول عقیدتی منافات دارد، که باید به تأویل برده شود.

چهارم: قابل تأویل نیست و باید آن را نادیده گرفت.

آنچه باید پذیرفت، همانا اصل حدیث معراج است که جای شبهه و تردید نیست و اما آنچه احتمال صحت آن می‌رود و جای پذیرفتن دارد، مانند ملاقات او با انبیای عظام

و اقامه جماعت و رسیدن به سدره المنتهی و دیدن بهشت و جهنم و امثال آن است. و اما آنچه ظاهراً با اصول منافات دارد، ولی قابل تأویل است، مانند آن که عده‌ای را در بهشت مشاهده کرد که اکنون متنعم هستند، یا در جهنم معذب می‌باشند، باید تأویل برده شود که صفات یا نامهای آنها را دیده‌اند.

و اما آنچه قابل پذیرش نیست، مانند آن که خدا را عیاناً مشاهده نمود و با او مشافهه سخن گفت و نزد او بر سریر عرش نشست، یا آن که درباره پاره‌ای از مسائل ردّ و بدل نمود، دور از شؤون پیامبری است. آری، در تفسیر طبری و دَرّ المنثور روایاتی آمده است که کاملاً غیر قابل قبول است. از جمله روایات طرفه‌ای که درباره معراج آمده، روایتی است که در دَرّ المنثور درباره حضرت فاطمه علیها السلام آمده است:

أخرج الطبرانی عن عائشة قالت: قال رسول الله ﷺ: لما أسرى بي إلى السماء أدخلت الجنة، فوقعت على شجرة من اشجار الجنة لم أر في الجنة أحسن منها ولا أبيض ورقاً ولا أطيب ثمراً، فتناولت ثمرة من ثمرتها فأكلتها فصارت نطفة في صلبی، فلما هبطت إلى الارض وقعت خديجة فحملت بفاطمة علیها السلام فإذا أنا اشتقت إلى ریح الجنة شممت ریح فاطمة.

و اخرج الحاكم عن سعد بن ابی وقاص عن النبی ﷺ: أتانی جبرئیل علیه السلام بسفرجلة فأكلتها ليلة أسرى بی، فعلقت خديجة بفاطمة، فكنت اذا اشتقت إلى رائحة الجنة شممت رقة فاطمة.^۱

مسائلی درباره معراج

ظاهر تعبیر قرآن و روایات صادره از اهل بیت اطهار علیهم السلام چنین است که معراج پیغمبر اکرم ﷺ جسمانی انجام گرفته است و روح و جسد پیغمبر ﷺ در حال بیداری به بیت المقدس و از آن جا به آسمان عروج کرده و بازگشته است. این خود یکی از آیات پروردگار است که بر پیغمبر اکرم ﷺ ظاهر گشته است، وگرنه صرف خواب دیدن، آیتی به‌شمار

نمی‌رود.

شیخ الطائفه در تفسیر تبیان گوید:

وكان ذلك في يقظته دون منامه. و الذي يشهد به القرآن، الإسراء من المسجد الحرام الى المسجد الأقصى، و الثاني - اى العروج الى السماء - يعلم بالخبر.

طبرسی نیز در تفسیر مجمع البیان گوید: «ثم نقطع على أن ذلك كان في يقظته دون

منامه.»

اینک چند سؤال در این زمینه:

۱. آیا معراج، کاملاً جسمانی بوده است؟
۲. آیا کاملاً در بیداری انجام گرفته است؟
۳. آیا عروج به ملاً اعلا، دلیل قرآنی دارد؟
۴. طی مسافت با این سرعت چگونه است؟

عروج جسمانی در بیداری انجام گرفته است

همان‌گونه که اشاره شد، ظاهر تعبیر قرآن «أسرى بعبد» و نیز ظاهر روایات وارده، مخصوصاً روایات صادره از اهل بیت علیهم‌السلام عروج جسمانی را می‌رساند؛ زیرا طبق گفته فخر رازی، «عبد» عنوانی است که بر جسم و روح او اطلاق می‌شود و هر کجا در قرآن این عنوان به کار رفته، روح و جسم (هر دو) مقصود بوده است؛ مانند: «أرأيت الذي ينهى عبداً اذا صلى»^۱ «و انه لما قام عبداً لله»^۲ و آیات دیگر.

علامه مجلسی گوید:

اعلم ان عروجه صلى الله عليه وسلم الى بيت المقدس، ثم الى السماء، بجسده الشريف مما دلت عليه الآيات و الأخبار المتواترة من طرق الفريقين. و انكار ذلك او تأويلها بالعروج الروحاني، او بكونه في المنام، ينشأ إما من قلة التتبع في آثار الأئمة الطاهرين، او من

قله التدین و ضعف الیقین، او الانخداع بتسویلات المتفلسفین.^۱

تفتازانی گوید:

قد ثبت معراج النبی ﷺ بالکتاب و السنة و اجماع الأمة، الا ان الخلاف فی أنه فی المنام او فی الیقظة، و بالروح فقط او بالجسد، و الی المسجد الاقصی فقط او الی السماء ... و الحق انه فی الیقظة بالجسد الی المسجد الاقصی بشهادة الکتاب ... و من بعده الی السماء بالأحادیث المشهورة، و المنکر مبتدع.^۲

ابوجعفر طبری پس از نقل اقوال، گوید:

و لا معنی لقول من قال: اسرى بروحه دون جسده، لان ذلك لو كان لم یکن دلیلاً علی نبوته، اذ لم ینکر ان یری الرائی فی المنام ما علی سیرة سنة علی انه تعالی اخبر انه اسرى بعبده و لم یقل انه اسرى بروح عبده.^۳

برخی عروج را روحانی دانسته یا در خواب فرض کرده‌اند و به حدیثی از عائشه استناد جسته‌اند که گوید: «ما فقد جسد رسول الله ﷺ و لكن الله اسرى بروحه.» و در روایت سیوطی: «ما فقدت جسد رسول الله ﷺ و لكن الله اسرى بروحه.»^۴ از معاویه درباره معراج پیغمبر ﷺ پرسیدند، گفت: «كانت رؤياً من الله صادقة.» حسن بصری نیز این رأی را پسندیده و آیه: «و ما جعلنا الرؤیا الی الی اذ یبحک فانظر للناس»^۵ را شاهد آورده است. و نیز آیه: «قال یا بنی انی اری فی المنام انی اذ یبحک فانظر ما اذ اتری قال یا ابت افعل ما تؤمر»^۶ و ابراهیم بر همان خواب ترتیب اثر داد. گوید: پس وحی بر انبیا در خواب و بیداری یکسان باشد. پیغمبر فرمود: «تنام عینی و قلبی یقظان.»

۲. شرح المقاصد: بحار الانوار، ج ۱۸، ص ۲۹۰.

۱. بحار الانوار، ج ۱۸، ص ۲۸۹.

۳. تفسیر طبری، ج ۱۵، ص ۱۴.

۴. با وقوع معراج در ابتدای بعثت منافات دارد! زیرا عائشه در آن موقع در خانه پیغمبر نبود، و شاید هنوز به دنیا نیامده بود و نماز که در معراج فرض شد، در همان ابتدای بعثت بود.

۶ صافات/ ۱۰۲

۵. اسراء/ ۶۰

خدا می‌داند کدام یک بوده و در چه حالتی ملکوت سماوات را سیر نموده، در خواب یا بیداری، هر دو ممکن است.^۱

علامه طباطبایی، اسراء را از مسجد الحرام به مسجد الاقصی، جسمانی و از آن جا به ملکوت اعلا را روحانی می‌داند. او گوید:

و اما کیفیتة الإسراء فظاهر الآیة و الروایات انه اسرى به من المسجد الحرام الى المسجد الأقصى بروحه و جسده جميعاً ... و أمّا العروج الى السماوات فظاهر آیات سورة النجم (۵۳: ۵ - ۱۸) و صریح الروایات وقوعه و لا سبیل الى انكار اصله، غیر انه من الجائز ان یقال بكونه بروحه، لا من قبیل الأحلام و من نوع ما یراه النائم من الرؤی، بل بعروجه بروحه الشریفة الى ماوراء هذا العالم المادی، و رأى من آیات ربه الكبرى و شاهد ارواح الانبیاء العظام و فاضلهم و لقی الملائكة الكرام و ساموهم و رأى من الآیات الالهیة ما لا یوصف الا بالأمثال كالعرش و الحجب و السرادقات.

ولی علامه دلیلی بر این نظریه ارائه نکرده است. به‌ویژه که برای اثبات عروج به آسمان به آیات سوره نجم استناد جسته - چنانکه خواهد آمد - و رؤیت در آن آیات با همین بدن بوده است، نه صرفاً با روح مجرد؛ زیرا رؤیت نزلتاً آخری همانند مرتّه اولی با همین جسم و روح اتفاق افتاده است.

شاید نظرشان به این جهت باشد که عروج جسم به جهانی که صرفاً روحانی است، ضرورتی ندارد. علاوه بر آن، قابل تصوّر نیست. ولی باید دید که فاصله جسم و روح تا کجاست و اساساً روح مجرد است یا جسم لطیف که فاصله زیادی با اجساد پیامبران و ائمه ندارد. و در روایات بسیاری در تفسیر «خلقوا من فاضل طینتنا» آمده است. «ان ارواحهم خلقت من فاضل طینة اجسادنا ... و للكلام محل آخر.»

عروج به ملاء اعلا صرفاً دلیل روایتی دارد

همان‌گونه که شیخ طوسی فرمود: «و الذی یشهد به القرآن، الاسراء من المسجد الحرام

۱. تفسیر طبری، ج ۱۵، ص ۱۳؛ الدر المنثور، ج ۴، ص ۱۵۷.

الی المسجد الاقصی، و العروج الی السماء یعلم بالخبر»، عروج به آسمان صرفاً از طریق روایات به دست آمده است، ولی علامه طباطبایی و برخی دیگر، به آیات سوره نجم نیز استناد کرده‌اند:

علمه شدید القوی، ذو مرّة فاستوی، و هو بالأفق الأعلى، ثم دنی فتدلی، فکان قاب قوسین او أدنی، فأوحی الی عبده ما اوحی، ما کذب الفؤاد ما رأى، أفتمارونه علی ما یرى، و لقد رآه نزلة أخرى، عند سدرة المنتهی، عندها جنة المأوی، اذ یغشی السدرة ما یغشی، مازاغ البصر و ماطنی، لقد رأى من آیات ربه الکبری^۱ شاهد در «و لقد رآه نزلة اخرى عند سدرة المنتهی» می‌باشد که اشاره به حادثه معراج است. در صدر آیه از بعثت سخن رفته که جبرئیل را با صورت اصلی مشاهده کرده است. آن‌گاه می‌گوید: در نوبت دیگری هم او را مشاهده کرده که نزد سدرة المنتهی بوده است و این اشاره به معراج خواهد بود.

ولی در روایات آمده است که این نوبت دوم بر حسب درخواست خود پیغمبر بود که از جبرئیل خواست خود را در صورت اصلی‌اش به او نشان دهد. مرتبه نخست، همان موقع بعثت بود و هیچ ارتباطی با مسأله معراج ندارد.^۲

سرعت خارق‌العاده

در قرآن از این قبیل طی مسافتها در اسرع وقت (طی الارض) مکرراً یاد شده است. درباره تخت بلقیس که کمتر از بر هم زدن پلک چشم از یمن به شام آورده شد، آمده است: «قال الذی عنده علم من الكتاب انا آتیک به قبل ان یرتد الیک طرفک. فلما رآه مستقراً عنده قال هذا من فضل ربی»^۳ و درباره بساط سلیمان که راه یک ماهه را در یک صبحگاه یا شامگاهی طی می‌کرد، آمده است: «و لسلیمان الريح غدوها شهر و رواحها شهر»^۴

۱. نجم/ ۵-۱۸

۲. مجمع البیان، ج ۹، ص ۱۷۳ و ۱۷۵ و ج ۱۰، ص ۴۴۶ (التمهید، ج ۱، ص ۶۱).

۴. سبأ/ ۱۲

۳. نمل/ ۴۰

همچنین مسافت میان مکه و قدس را یک شبه طی کرده است.

وَءَاتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ وَجَعَلْنَاهُ هُدًى لِّبَنِي إِسْرَائِيلَ أَلَّا تَخْذُوا
مِن دُونِي وَكَيْلًا (۲) ذُرِّيَّةً مَّنْ حَمَلْنَا مَعَ نُوحٍ إِنَّهُ كَانَ عَبْدًا شَكُورًا
(۳) وَقَضَيْنَا إِلَىٰ بَنِي إِسْرَائِيلَ فِي الْكِتَابِ لَتُفْسِدُنَّ فِي الْأَرْضِ
مَرَّتَيْنِ وَتَلْعَلْنَ عَلْوًا كَبِيرًا (۴) فَإِذَا جَاءَ وَعْدُ أُولَاهُمَا بَعَثْنَا عَلَيْكُمْ
عِبَادًا لَّنَا أُولَىٰ بِأْسٍ شَدِيدٍ فَجَاسُوا خِلَالَ الدِّيَارِ وَكَانَ وَعْدًا
مَّفْعُولًا (۵) ثُمَّ رَدَدْنَا لَكُمُ الْكَرَّةَ عَلَيْهِمْ وَأَمْدَدْنَاكُمْ بِأَمْوَالٍ وَبَنِينَ وَ
جَعَلْنَاكُمْ أَكْثَرَ نَفِيرًا (۶) إِنْ أَحْسَنْتُمْ أَحْسَنْتُمْ لِأَنْفُسِكُمْ وَإِنْ أَسَأْتُمْ
فَلَهَا فَإِذَا جَاءَ وَعْدُ الْأَخْرَةِ لِيَسْتَأْذِنُوا وُجُوهَكُمْ وَلِيَدْخُلُوا الْمَسْجِدَ كَمَا
دَخَلُوهُ أَوَّلَ مَرَّةٍ وَلِيَتَّبِعُوا مَا عَلَّمُوا تَثْبِيرًا (۷) عَسَىٰ رَبُّكُمْ أَنْ
يَرْحَمَكُمُ وَإِنْ عُدْتُمْ عُدْنَا وَجَعَلْنَا جَهَنَّمَ لِلْكَافِرِينَ حَصِيرًا (۸)

وکیل: یار و مددکار.

قضینا: حکمنا. قضاء تشریحی است.

بعثنا: برانگیختیم.

اولی باس شدید: نیرومند.

جاسوا: نفوذ نمودند.

کره: بازگشت.

نفیر: عده لشکران.

تثبیر: تدمیر، نابود ساختن.

به مناسبت ذکر بیت المقدس، از بنی اسرائیل یاد می‌کند و بی حرمتی‌هایی که نسبت به این بیت روا داشته‌اند. حرمت آن را نگاه نداشتند، لذا دچار بدبختی و فلاکت گردیدند.

ابتدا از شریعت حضرت موسی علیه السلام یاد می‌کند که بالخصوص برای هدایت و رهایی بنی اسرائیل آمده و آنان را با عنوان فرزندان پدران شایسته یاد می‌کند، باشد تا مانند آنها شکرگزار باشند. آن‌گاه فسادهایی که راه انداخته‌اند، یاد می‌کند و عاقبت شومی که بر دست «بخت‌النصر» نصیب آنها گردید، گوشزد می‌نماید.

سپس نتیجه می‌گیرد: اگر خوبی کردید، به خود کرده‌اید و اگر بدی کردید، به خود روا داشته‌اید. ولی پیوسته مورد عنایت پروردگار بودید و هر بدی که دیده‌اید، از دست خود کشیده‌اید.

ترجمه آیات:

و کتاب آسمانی را به موسی دادیم و آن را برای فرزندان اسرائیل رهنمودی گردانیدیم که: زنه‌ار، غیر از من کارسازی مگیرید. (۲)

[ای] فرزندانِ کسانی که [آنان را در کشتی] با نوح برداشتیم، راستی که او بنده‌ای سپاسگزار بود. (۳)

و در کتاب آسمانی [شان] به فرزندان اسرائیل خبر دادیم که: «قطعاً دو بار در زمین فساد خواهید کرد، و قطعاً به سرکشی بسیار بزرگی برخواهید خاست.» (۴)

پس آن‌گاه که وعده [تحقق] نخستین آن دو فرا رسد، بندگان از خود را که سخت نیرومندند، بر شما می‌گماریم تا میان خانه‌ها [یتان برای قتل و غارت شما] به جستجو درآیند و این تهدید، تحقق یافته‌است. (۵)

پس [از چندی] دوباره شما را بر آنان چیره می‌کنیم و شما را با اموال و پسران یاری می‌دهیم و [تعداد] نفرات شما را بیشتر می‌گردانیم. (۶)

اگر نیکی کنید، به خود نیکی کرده‌اید و اگر بدی کنید، به خود [بد نموده‌اید]. و چون تهدید آخر فرا رسد، [بیایند] تا شما را اندوهگین کنند و در معبد [تان] چنانکه بار اول

داخل شدند، [به زور] درآیند و بر هرچه دست یافتند، یکسره [آن را] نابود کنند. (۷)
امید است که پروردگارتان شما را رحمت کند، و [لی] اگر [به گناه] بازگردید، [ما نیز
به کیفر شما] باز می‌گردیم و دوزخ را برای کافران زندان قرار دادیم. (۸)

چند نکته

۱. در آیه «ذَرِيَّةٌ مِنْ حَمَلِنَا مَعَ نُوحٍ اِنَّهٗ كَانَ عَبْدًا شَكُورًا» «ذَرِيَّةٌ» بنا بر اختصاص، منصوب است؛ یعنی به‌ویژه شما فرزندان شایستگان همراه نوح. این خود یک نوع تشویق و برانگیختن احساسات و عواطف است.
۲. «اِنْ اٰحْسَنْتُمْ اٰحْسَنْتُمْ لَافْسِكُمْ»: انسان خود سرنوشت‌ساز آینده‌خویش است.
۳. «وَاِنْ عَدْتُمْ عَدْنَا»: «اِنَّ اللهَ لَا يَغَيِّرُ مَا بَقِيَتْ حَتّٰى يَغَيِّرَ مَا بَاۡنَفْسِهِمْ»^۱

حادثهٔ بخت‌النصر

بخت‌النصر که مدت سلطنت او ۴۴ سال (از ۶۰۵ تا ۵۶۱ ق م) بود، چهار بار بر اورشلیم یورش برد که دو تای آنها (دوم و چهارم) بسیار سخت و ناگوار بود.
نخست در عهد «یهوقاییم» پادشاه اسرائیلی که تحت نفوذ پادشاهان مصر بود، در زمان فرعون «نکره». در این زمان لشکریان بابل بر تمامی مستعمرات مصر یورش بردند، از جمله فلسطین که تحت تصرف بابل درآمد. و این در سال (۶۰۲ ق م) اتفاق افتاد.
دومین حمله نیز در عهد «یهوقاییم» که آهنگ سرکشی و استقلال‌طلبی نموده بود و خواهان آن شده بود که دیگر بار با دربار مصر سازش کند، بود. ولی لشکریان بخت‌النصر به او مهلت نداده، با کمال شدت و عنف بر او چیره شدند و بسیاری از اماکن را ویران ساختند و بسیاری را به اسارت گرفتند. از جمله خود پادشاه و حواشی او را به اسارت گرفت و سپس رها ساخت تا با مذلت بمیرند. و این در سال (۵۹۸ ق م) بود.

سومین حمله در دوران جانشین او «یهویاکین» پادشاه اسرائیلی سست‌عنصر اتفاق افتاد. او و اطرافیانش به فساد کشیده شده بودند و تمامی کشور رو به فساد و تباهی نهاده بود. لذا بیش از چند ماهی پادشاهی او دوام نیاورد که حملهٔ بابلیان شروع شد. او و اطرافیانش را گرفتند و برای مدت ۳۷ سال در بابل زندانی کردند. سپس آزاد گشته و در همان جا بدرود حیات گفت.

چهارمین حمله در دوران «صدقیا» (۵۸۸ ق م) اتفاق افتاد که آخرین حمله و سرنوشت‌سازترین بود و آینده یهودیت را در اورشلیم برای مدت مدیدی تباہ ساخت. «صدقیا» از جانب پادشاه بابل منصوب گردیده بود تا پادشاهی بر اسرائیلیان را بر عهده گیرد. نام او «متانیا» بود و بخت‌النصر آن را به «صدقیا» تغییر داده بود، ولی در نهمین سال سلطنت خویش، آهنگ مخالفت با بابل را گذارد؛ با آن که ضعیف و ناتوان بود و در کمال جهالت و نادانی به سر می‌برد. لذا مایهٔ فلاکت و بدبختی ملت خویش گردید؛ زیرا لشکریان بابل شهر را محاصره کرده و منجنیق و پرتاب‌کننده‌ها برپا ساختند و همه جا را سوختند و ویران کردند و تباہ ساختند و سرتاسر شهر را از کشته پشته، به غارت بردند و به بند اسارت کشیدند.

در این میان، یگانه آثار عهد سلیمانی (هیكل سلیمان، ساختمان به‌جا مانده از دوران سلیمان) را ویران ساختند و تمامی آثار بنی اسرائیل را از میان برداشتند. «صدقیا» فرصت جسته، خواست خود و اطرافیانش از درب پسین شهر فرار کنند که دستگیر شدند و به نزد بخت‌النصر آورده شدند. اولین کار بخت‌النصر این بود که دستور داد دو پسر او را در جلوی چشمانش بکشند. سپس چشمان او را از حدقه بیرون آورد و او را در زنجیر نمود و به سوی بابل گسیل داشت.

تمامی بنی اسرائیل به اسارت رفتند، جز بیماران و از کار افتادگان که بخت‌النصر کسی را به نام «جدلیا» (مردی ضعیف و ناتوان) بر آنان گماشت و او یکی از اسباط بنی اسرائیل بود. پس از مدتی، گروهی به سرکردگی شخصی به نام «اسماعیل» بر او شوریدند. او را کشته و به سوی فرعون مصر فرار نمودند.

این بود خاتمه کار یهودیان در اورشلیم تا بار دیگر (۵۳۸ ق م) که به دست پادشاه ایرانی (کوروش کبیر) نجات یافتند و به دست نوه اش (داریوش) (۵۲۱ - ۴۸۶ ق م) کار بازسازی بیت المقدس اتمام یافت.^۱

